

نگاهی به «از شار تا شهر»، مشروطه و مدرنیته در شهر؛

در گفتگو با دکتر سید محسن حبیبی

پریسا حیدری^۱

گروه مطالعات معماری ایران در سمیناری از سلسله نشست‌های «تجارب مطالعات معماری و شهرسازی»، میزبان دکتر سید محسن حبیبی بود که در تاریخ ۱۳ آذرماه ۱۳۹۶ از ساعت ۱۴ تا ۱۶، در سالن قطب علمی فناوری معماری پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران برگزار شد. در ابتدای این جلسه، از روش‌شناختی بحث کتاب «از شار تا شهر» ایشان سوال شد که طبق نظر دکتر حبیبی، ساختار بحث این کتاب، طبق نظریه وبری است و کل بحث، یک جریان را دنبال می‌کند و آن، وحدت اجتماعی کار است. پس از آن، دکتر حبیبی به صحبت درباره مشروطه که ملاقات مدرنیته با جامعه ایرانی است، پرداختند و

دکتر سید محسن حبیبی، استاد رشته شهرسازی دانشکده شهرسازی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران است. او در سال ۱۳۶۰ از رساله دکتری‌اش با عنوان «ترکیب شهری از شهری سنتی به شهر نوین» در دانشگاه پاریس دفاع کرد. حبیبی، عضو پیوسته ایکوموس و نیز عضو پیوسته دوکوموموی ایران است. وی کتاب‌های بسیاری تألیف کرده است، از جمله: «خاطره شهر»، «قصه شهر»، «از شار تا شهر»، «شرح جریان‌های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر» و «استخوان‌بندی شهر تهران». هم‌چنین در همکاری با خانم زهرا اهری، چندین کتاب درباره مکتب الهی اصفهان در شهرسازی نوشته است.

از دستاوردهای مدرنیته برای جامعه ایران دوره قاجار، مفاهیم و مضامین نو سخن گفتند. سپس پرسش از تفاوت مدرنیته اروپایی و ایرانی شد و اینکه در جامعه اروپایی جدال نظری بین سنت قرون وسطایی و سنت جدید به وجود می‌آید، ولی در ایران، این جدال نظری اتفاق نیفتاده است. سید محسن حبیبی، این نگرش را دیدگاه سید جواد طباطبایی دانستند و به توضیحات مربوطه پرداختند. در ادامه، این سوالات مطرح شد که مدرنیته ایرانی چگونه با مدرنیزاسیون مواجه شد؟ و چرا این موضوع در دوره رضا شاه متفاوت می‌شود و در آخر، دکتر حبیبی به ارتباط و تعامل شهر با گذشته خود پاسخ دادند؛ اینکه این ارتباط بر مبنای گسست است یا تعامل؟

... بخش اول) ساختار کتاب «از شار تا شهر»

(۱) در رابطه با کتاب «از شار تا شهر» تان، همان‌طور که در مقدمه کتاب توضیح داده‌اید، از یک ساختار مارکسیستی یا ایدئولوژی اقتصادی در روش‌شناختی بحث استفاده کرده‌اید (شاهد این دلیل هم، استفاده بسیار زیاد از احمد اشرف است). اما وقتی به دوره اصفهان و مکتب اصفهان می‌رسید، از این روش خودتان جدا می‌شوید، به طوری که احساس می‌شود بخش جدایی است و در مکتب اصفهان، به سمتی می‌روید که به نظر می‌رسد به روش بی‌روشی سنت‌گرایان می‌پیوندد. چرا این تغییر روش اتفاق افتاده و چگونه می‌شود این مکتب اصفهان را تفسیر کرد؟ با توجه به اینکه بخشی از عبارت «مکتب اصفهان» متعلق به خود شماست و خودتان ارائه



کرده‌اید؟

در رابطه با قسمت اول پرسش، دکتر سید محسن حبیبی این استدلال را مربوط به تعبیر و برداشت شخصی می‌داند، نه در مقدمه و نه در نگارش متن، چنین مطلبی گفته نشده است و طبق نظر سید محسن حبیبی، احمد اشرف، وبرین است و مارکسیست نیست. وبر، در مقابل مارکسیست می‌ایستد و دیدگاه آن را قبول ندارد. وبر کسی است که می‌گوید شهر، فقط در حوزه تفکر اروپایی شکل گرفته است و در دیگر نقاط دنیا، شهری وجود نداشته است. احمد اشرف، (معلم جامعه‌شناسی تاریخی دکتر حبیبی بوده است)، از یک دست اندیشه‌هایی صحبت می‌کند که در ارتباط با دیدگاه‌هایی است که راپاپورت مطرح می‌کند؛ حتی نه دیدگاه چایلد که نگاه مادی‌گرایانه دارد، در حالی که اشرف، در بحث منطقه شهری که به خصوص در ایران که شهر در منطقه و منطقه در شهر تعریف می‌شود، اصل را نه در تقسیم اجتماعی؛ که بر وحدت کار اجتماعی می‌برد. در واقع، با اینکه اشرف وبرین است، پاسخ می‌دهد به وبر که در این سوی عالم، داستان دیگری اتفاق افتاده و راه و روش خودش را دارد؛ با شش اصلی که وبر برای تشکیل شهر برمی‌شمارد، در مقابل گیلدهای وبر، احمد اشرف، اصناف ایران را مطرح می‌کند و نقشی که اصناف دارند؛ اصنافی که مستقل از سازمان سیاسی نیستند؛ اصنافی که با سازمان سیاسی پیوسته شدند و هم‌چنین نقشی که ایلات و عشایر دارند، نقشی نیست که فنودالیتۀ اروپایی

دارد. ایلات و عشایر، جذب در سازمان قدرت‌اند، بنابراین راه و رسم دیگری پیش می‌رود و وقتی کل داستان را نگاه می‌کنی، در اینجا است که بحث خدا-پادشاهی مطرح می‌شود. از بین‌النهرین به بعد و در زمان صفوی، با معنای دیگری مطرح می‌شود، یعنی یک جریان دنبال می‌شود (از نظر خواننده ممکن است جریان‌های متفاوتی دنبال شود) و آن وحدت کار اجتماعی است، ارتباط چندسویۀ شهر و روستاست و جمع‌شدن تمام ثروت در دست یک نفر (یا فرّه‌ایزدی همراهش است یا خلیفه‌الارض در زمان سلجوقیان یا مردی کامل در زمان صفویان)، یک خط اندیشه است که به پیش می‌رود. منتها در زمان صفوی، متن کمی شاعرانه‌تر می‌شود، با توجه به اینکه در این دوره، به عرفان کمی پهلو به پهلو می‌زند. در چهار سده اول دوران اسلامی، جریان عرفان را قدرتمند نداریم، بنابراین، کم‌رنگ‌تر است و بیش‌تر، اهل کلام صاحب قدرت‌اند مانند: خواجه نظام الملک و امام محمد غزالی که تعریفشان از شهر و نگاهشان به شهر، تعریف دیگری است. کاری که من کردم این گونه است که جریان اندیشه‌ای در زمانه‌های مختلف با زمانه سنجیده می‌شود.

●●● بخش دوم) دوره مشروطه، ملاقات

مدرنیته با جامعه ایرانی

با نگاه به «ابن خلدون» می‌بینیم که در تاریخ کشورمان از زمان پارس‌ها، آنچه سازمان کشور ما را شکل داده است، عمدتاً بر مبنای قدرتمند

شدن و تشکیل دولت دادن قبایل بوده است. آخرین قبیله، قبیله قاجار است که علیه قبیله زندیه می‌شود و اوایل قاجار، قدرت را در دست می‌گیرد و ایران جدید را شکل می‌دهد. کار مهم آقا محمدخان این است که بعد از دو سده ایلغار، مجدداً حکومتی تشکیل می‌دهد که پهنه وسیعی از سرزمین ایران قدیم را در خود دارد و در دوران پادشاه دوم قاجار، بخش عمده آن از دست می‌رود (بخش شمالی و هرات و ...)، تا به شکل امروزی می‌رسد (شکل گربه‌مانند). نکته مهمی که در دوره قاجار اتفاق می‌افتد، شکست‌های سنگینی است که کشور در زمان دومین پادشاه قاجار، متحمل می‌شود و این شکست‌های سنگین، سبب یک تأمل و یک سوال می‌شود که تا به امروز هم این سوال را از خود می‌پرسیم که چرا این اتفاق افتاد؟ نامه‌ای که عباس میرزا به سفیر فرانسه می‌نویسد و سوال می‌کند که مگر نه اینکه خورشید قبل از اینکه

به کشور شما بتابد، بر کشور من می‌تابد، مگر نه اینکه چنین است؟ چرا شما در چنان موقعی هستید و ما در چنین موقعیتی؟ این چرا، چرایی بسیار مهمی است. چرایی است که بشارت از یک آگاهی می‌دهد، آگاهی‌ای که آدمی از خودش سوال می‌کند. چرا...؟ این دو شکست سنگین در گلستان و ترکمنچای هست که اگر کنار ارس بروید، می‌بینید ترکمنچای و گلستان رو که غمناکه هنوز! (بدون تعصبات ناسیونالیستی) چگونه این دو عهدنامه تحمیل می‌شود تا جایی که در گفتار ما هنوز هست و وقتی که ما یک قرارداد یک سویه می‌بندیم، به عنوان قرارداد ترکمنچای از آن نام می‌بریم.

این دو امر سبب می‌شود که جامعه ایرانی به طور اعم و زبندگان جامعه مثل قائم مقام بزرگ و میرزا ابوالقاسم خان، به فکر بیفتند که چرا اینطور شد. اولین بار این چرا در دارالسلطنه تبریز شکل می‌گیرد و نقش عمده‌ای داشته است؛



تبریز مکان اندیشیدن می‌شود. سه شهر دیگر هم بعد از این شکست‌ها در تفکر اندیشمندان ایرانی نقش دارند؛ استانبول، باکو، کلکته. تبریز از این جهت معنا دارد که این جنگ‌ها از سوی دیگر، نشان تهاجم اندیشه‌ای، نظامی، اقتصادی و... است که از طرف اروپای صنعتی شده به سمت شرق صورت می‌گیرد.

بنابراین، اولین ملاقات با مدرنیته اروپایی در تبریز صورت می‌گیرد. این ملاقات، سبب ورود مضامین جدیدی می‌شود؛ مضامینی که از سوی روشنفکران ایرانی آن روزگار «منورالفکر» آمده که از همان روزگار آغاز می‌شود. با نگاه به سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای این چرا را مطرح می‌کند؛ با طرح اوضاع و احوال کشور و با نگاه به خاطرات حاج سیاح (دوره ناصری) یا خاطرات خسرو میرزا. در واقع همه اینها محملی می‌شود برای پیدایی مضامین جدید. این مضامین را در تبریز می‌بینیم. در آنجاست که قائم مقام می‌گوید: باید یک عالم نو ساخت و یک آدم نو ساخت. میرزا ابوالقاسم خان، در نامه‌ای که به سفیر فرانسه (که از دوستانش هست) می‌نویسد؛ در نقد از کشور خود می‌گوید: مردی که در اینجا بی‌پرده سخن بگوید نادرتر از زنی است که در شانزه لیزه با مقنعه و چادر رفت و آمد کند. اینها مضامین جدیدی است که وارد می‌شود، «چاپخونه» یک مضمون جدید است؛ اولین چاپخونه در تبریز شکل می‌گیرد. خیابان، مفهوم جدیدی است که امروزه به خیابان‌های قدیمی،

کهنه خیابان می‌گویند و این خیابان، نام خود را به محله می‌دهد، «محله خیابان» که در آن «گون‌گای» راه می‌افتد که نوعی کالسکه اسبی است که روی ریل حرکت می‌کند. مهم‌تر از همه، برای اولین بار، اولین مدرسه عرفی به دست میرزا حسن خان رشديه در تبریز شکل می‌گیرد که پدر مدارس و آموزش و پرورش امروز است.

اندکی بعد (با فاصله یکی دو سال)، یک امر حیرت‌انگیز در آن روزگار، ایجاد مدرسه نساء است که دختران هم، به مدرسه می‌روند؛ همه اینها از اتفاق جدید خبر می‌دهد. از یک گذار خبر می‌دهد و نشان می‌دهد که جامعه ایران، در یک آستانه قرار گرفته است. آستانه‌ای که نه در وضعیت قبلی است و نه در وضعیت بعدی است. در یک وضعیت میانی قرار گرفته است و جامعه ایران در دوران دومین پادشاه قاجار، در چنین وضعیتی قرار می‌گیرد و این سبب می‌شود تمناها و مطالبات جدید شکل بگیرد. مطالبه‌ای که به بحث حکومت قانون می‌رسد که یک رساله به اسم «رساله یک کلمه» نوشته مستشارالدوله، فقط راجع به قانون است؛ به زبان مضامین امروز می‌گوید که در جایی که مجری و قانونگذار یک نفر باشد، جامعه در شرایط ماقبل قانون است. بنابراین، قانون لازم است. این رساله، منجر به ایجاد انقلاب مشروطیت می‌شود. نکته مهمی که قبل از انقلاب مشروطیت صورت می‌گیرد، ورود مدرنیته به ایران است. این مدرنیته، وارداتی است، تحمیل شده است. ورود این مدرنیته به

ایران، به وسیله نشر افکاری است که توسط روشنفکران و روزنامه‌ها صورت می‌گیرد، ولی کالبدش با سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ صورت می‌گیرد که با خواندن سفرنامه‌های ناصرالدین شاه به خوبی در حال و هوای آن دوران قرار می‌گیریم. به همین دلیل است وقتی پادشاه قاجار از این سفرها برمی‌گردد، طالب شهر جدید می‌شود. در زمینه شهر اگر اولین ملاقات با مدرنیته را در تبریز بدانیم، شکل‌گیری محله پاساژ در تبریز، نمونه آن است. وقتی به تهران ناصری نگاه می‌کنیم که عمدتاً به وسیله دانشجویان دارالفنون زیر نظر مسیو بهلر و عبدالغفار، مساحی و هم طراحی می‌شود.

در سفرنامه جکسون می‌خوانیم که وقتی در توپخانه ایستاده و راجع به میدان صحبت می‌کند، می‌گوید: در این میدان شرق و غرب به هم آمیخته‌اند، ولی هنوز برتری با شرق است. اینجاست که می‌بینیم طراحان در عین اینکه نگاه به غرب دارند، ولی کماکان اندیشه‌های شرقی‌شان را پیاده می‌کنند. برای همین است که جکسون که میدان‌های غربی را خوب می‌شناسد، وقتی در جایی مانند میدان توپخانه قرار می‌گیرد، اعلام می‌کند که اینجا غلبه با شرق است.

میدان توپخانه، میدانی است با مضامین کاملاً جدید؛ اولاً گسترش شهر هنوز از اندیشه‌ای تبعیت می‌کند که از مکتب اصفهان به بعد هست که شهر جدید با یک مفصل، به شهر قدیم وصل می‌شود، مفصل، میدان توپخانه است که خود را

به شهر قدیم وصل می‌کند. امروزه تهران کهن، همان «تهران ناصری» محسوب می‌شود. این ملاقات با مدرنیته، در جای جای شهر، خود را نشان می‌دهد؛ در تعریف جدید از بازار، خود را نشان می‌دهد. اولین خیابان مدرن شهری شکل می‌گیرد، ابتدا به نام خیابان امیریه بعد به نام خیابان مریض‌خانه و بعد سپه و بعد خیابان امام. اولین مریض‌خانه در آن ساخته می‌شود، خیابان امیریه جایی است که فضاهاى مدرن شهری در آن هستند، یعنی برای اولین بار، مفهوم بازار را در کنار خیابان می‌بینیم؛ مفهوم خرید برای متجددین شهر. در این خیابان است که اولین باغ ملی شهر شکل می‌گیرد، میدان مشق تبدیل به باغ ملی می‌شود و تا زمان رضا شاه می‌ماند. باغ ملی، جایی است که قبلاً وجود نداشت، قبلاً محل تفرج در باغ‌های پیرامون شهر بود. برای اولین بار، می‌بینیم جایی درون شهر برای تفرج عموم احداث می‌شود. برای همین است که به دنبال این باغ، نگارستان، دره‌ایش را باز می‌کند که مردم بتوانند در ایام تعطیل به خصوص جمعه در آن قدم بزنند.

عناصری که به دور میدان ساخته می‌شوند، همه عناصری جدید هستند که نشانه زمانه را بر خود دارند. اگر در میدان نقش جهان به دنبال کاخ حکومتی، عالی قاپو را می‌بینیم، در میدان توپخانه، اداره بلدیّه و اداره نظمیه، مفهوم جدیدی از حکومت ارائه می‌دهند. در مقابل بازار، بانک شاهی یا بانک استقراضی شکل می‌گیرد. به جای عنصر مذهبی، تلگرافخانه برای اطلاع‌رسانی



قرار می‌گیرد. راه و رسم جدیدی دنبال می‌شود؛ به جای بست نشستن در مساجد، در تلگرافخانه بست می‌نشینند تا خبر بدهند و خبر بگیرند از کسانی که جای دیگری‌اند و حتی برای تشویق مردم برای این اطلاع‌رسانی اعلام می‌کنند اینجا کسی پول نمی‌گیرد و حرف‌زدن مفت است، و سپس، «حرف مفت زدن ممنوع» از اینجا شکل می‌گیرد که بعدها مرسوم می‌شود. بنابراین می‌بینیم که مدرنیته در همه ابعاد، مفاهیمش مدرنیزه می‌شود تا جایی که میرزا ملکم خان در دفاع از مشروطه عنوان می‌کند که اینها را در مضامین قدیمی داریم و چیز عجیب و غریبی نیست.

این ملاقات، هم در سطح بالا (روشنفکری) و هم در مقیاس شهر (کالبدی)، هم در میانه مردم، بطی‌تر از ملاقات حضور دارد. این ملاقات را وقتی می‌بینید که نهضت مشروطیت را در استبداد صغیر دنبال کنید که عامه مردم وارد

جریان‌های مقابله با محمدعلی شاه می‌شوند و می‌بینید باغ بهارستان و میدان بهارستان، نقش رسانه‌ای قدرتمندی پیدا می‌کنند و هر کدام از این میدان‌ها، نقش متفاوتی را تعریف می‌کنند؛ میدان توپخانه، میدان رسمی و دولتی؛ میدان بهارستان، میدان مردمی و مطالبات؛ میدان امیر سلطان، میدان تره‌بار می‌شود. معانی کاملاً نو و متفاوتی پیدا می‌شود. برای همین است که از دهه ۸۰ به بعد، خود اروپاییان هم به این نتیجه می‌رسند که مدرنیته، یگانه نیست بلکه چندگانه است. بنابراین به جرأت از مدرنیته ایران در دوران قاجار صحبت می‌کنم، مدرنیته‌ای با رنگ و بو و طعم کاملاً ایرانی که با مدرنیته‌ای که می‌شناسیم، تفاوت‌های عمده دارد. با «تجدد» مواجه می‌شویم. این طلب تجدد، فقط در سطوح بالای جامعه باقی نمی‌ماند، به رده‌های پایین هم رسوخ می‌کند و در این مدرنیته ایرانی است که تعاملی بین سنت و مدرنیته رخ می‌دهد

(تقابل هم در جای خود هست). این تعامل را لااقل من در معماری و شهرسازی می‌بینم که حضور دارد، با نگاه به مدرسه سپهسالار قدیم و جدید این تعامل را می‌بینیم. تمام مضامین معماری، جدید است؛ پله‌ها، نوع قوس‌ها و ... این نشان می‌دهد که میرزا مهدی خان شقاقی که سال ۱۸۸۸ م. دیپلم معماری‌اش را از فرانسه می‌گیرد، راه و رسم معماری ایران را بلد بوده و در امتداد آن معماری، کار می‌کند. یک بنای کاملاً جدید با مضامین کهن. این کار را در مسجد آقا بزرگ کاشان هم می‌بینید که چگونه این تعامل صورت گرفته است. این تعامل را در خیابان‌کشی هم می‌توانید ببینید، وقتی اولین تصاویر خیابان «درن درون» را نگاه می‌کنید؛ خیابانی با دو طبقه مغازه در کنارش می‌بینید، مغازه طبقه دو عقب نشسته و یک بالکن ایجاد کرده است، کنار آن نهر آب، درخت؛ یک خیابان تفرجگاهی است، یعنی خیابان محل تفرج است، محل قدم زدن. همه اینها نشان می‌دهد که این تلاقی و تعامل صورت گرفته است.

ما حداقل تا سال ۱۳۰۰، سبک سنت معماری و شهرسازی قدرتمند داشتیم، یعنی سنتی که با سه عنصر اصلی تعریف می‌شده و می‌شود:

- تاریخ زیست سرزمین (فرهنگ آن سرزمین اعم از زبان تا غذا و ...)

- همزیستی با اقلیم

- فن و فناوری زمانه

این سومی است که همیشه سبب نوآوری شده است و آن دو، همیشه حضور داشته‌اند تا زمانی

که به غفلت کنارش گذاشتیم و اگر دوران قاجار یا درست‌تر، از مشروطیت به بعد را بخواهیم مطرح کنیم، با ملاقات مدرنیته اروپایی با جهان ایرانی مواجهیم که هم با مفهوم مدرنیته ایرانی و دیگر با تعامل سنت و مدرنیته به جای تقابل سنت و مدرنیته مواجهیم.

●●● بخش سوم) مدرنیته ایرانی،

مدرنیزاسیون در ایران

تفاوتی که بین مدرنیته اروپایی با مدرنیته ایرانی وجود داشته است،

در مدرنیته اروپایی یک جدلی بین

سنت قرون وسطایی و سنت جدید

به وجود می‌آید، یک جدال نظری

که در ایران این جدال نبوده

است، ما در مقام عمل به جدال

با مدرنیته رفتیم نه در مقام نظر.

بعدها متجددینی مثل فتحعلی

آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان و میرزا

مستشارالدوله و... سعی کردند در مقام

نظر حرف‌هایی بزنند، ولی باز هم

به آن مفهوم اروپایی‌اش نشد، این

چه تأثیری داشته و آیا این، کیفیت

این مسأله را پایین نمی‌آورد؟

این دیدگاه سید جواد طباطبایی است که

معتقد است مدرنیته اروپایی از دل یک گفتگوی

با سنت قدمایی به وجود آمده است و چون از

نظریه انحطاط حرکت می‌کند که فکتهای

قدرتمندی دارد و نمی‌شود به راحتی رد کرد،

می‌گوید: این گفتگو صورت نگرفته و چون صورت نگرفته، در عمل وارد قضیه شدیم. ولی در این دوره، حاج آقا مدرس زَنُوزی را داریم که واضع مکتب تهران در فلسفه است. اگر بخواهیم مکتب صدرایی را در دوران قاجار دنبال کنیم، به دو مکتب می‌رسیم؛ مکتب سبزواری و مکتب تهران. شاهزاده قاجار، دکارت را ترجمه کرده و این شاهزاده، با حاج آقا زَنُوز، گفتگوی زیادی داشته است و به نظر می‌آید که حاج آقا زَنُوز با منطق دکارتی آشناست، بنابراین، بحث‌هایی که در مکتب تهران مطرح می‌کند بحث‌های نظری است که امتداد پیدا می‌کند در شاخه فلسفی‌ای که در دارالفنون مطرح می‌شود و بعد به دانشگاه تهران وارد می‌شود. ولی مسأله مهم‌تر اینکه گفتگوی با سنت قدمایی را می‌بینیم که حاج زین العابدین مراغه‌ای خیلی زودتر از همه شروع می‌کند. برای همین وقتی سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ را می‌خوانید، یک بیانیه است برای وضعیت ایران. وقتی به «طالبوف» نگاه می‌کنیم، کاملاً بحث نظریه‌ای را مطرح می‌کند و می‌گوید این مدرنیته و تجدد را باید با حال و هوای ایران وفق بدهیم، حتی در مورد کتاب احمد که در زمینه آموزش می‌نویسد که در مقابل نظریه آخوندوف که در آموزش کتاب می‌نویسد، بی‌تردید آشنا بوده یعنی رگه‌هایی از امیل روسو را در آن می‌بینید، منتهی کاملاً ایرانیزه است. یعنی به نظر می‌آید این گفتگو هست، ولی همین

که یک بحث نظری را مطرح می‌کند، وقتی از قانون صحبت می‌کند، در واقع از قانون عرضی در گفتگوی با قوانین شرع صحبت می‌کند که بعدها، قانون مدنی ما را شکل می‌دهد. بنابراین به شدتی که دکتر طباطبایی اعتقاد دارد این گفتگو صورت نگرفته، من باور ندارم. صورت گرفته و وقتی صحبت از مدرنیته ایران یا مدرنیته ژاپنی است از مضامینی صحبت می‌کنیم که دیگر، جهانی شده است، اروپایی نیست. من اندیشمند دکارت، از دل جدال و جدل با سنت قدمایی بیرون آمده است، این من اندیشمند را ممکن است شما در جدال با سنت قدمایی‌مان پیدا نکنید، ولی من اندیشمند، یک مقوله جهانی شده است. دیگر به هیچ جا تعلق ندارد، بنابراین، من اندیشمند در اینجا به گونه دیگر بروز پیدا می‌کند، ولی این نکته کاملاً درست است که ما در زمینه فلسفه، کم کار کردیم. ایراد دکتر طباطبایی به این است که ما در زمینه فلسفه، این‌گونه جدال و جدل را نداشتیم.

مدرنیته ایرانی چگونه با مدرنیزاسیون مواجه شد؟

مدرنیته در همه جای دنیا، با توصیفی که از آن می‌کنیم آمرانه است، از بالاست، یک سویه است. در تهران ناصری هم، یک سویه است و آمرانه و از بالاست، ولی با یک پرتاب فلسفی، فضای پنداشته ذهن دارالفنون‌های آن دوره، با فضای دریافتی که از سوی مردمان صورت

گرفته دو تا فضاست. برای همین است که می‌بینیم لاله‌زار، لاله‌زار می‌شود، وقتی چراغ گاز می‌آید، توی لاله‌زار یک مضمون جدید تولید می‌شود: «زندگی شبانه». وقتی بحث لاله‌زار مطرح می‌شود، یعنی پیدایی حضور زن در عرصه شهری. سیاح روسی در توصیف لاله‌زار می‌گوید: زیباست این لاله‌زار، چون راهروی سمت راست متعلق به مردان است که پایین می‌روند، راهروی سمت چپ متعلق به زنان که بالا می‌روند. این فضای زیست، تیلور مدرنیته ایرانی است. مدرنیزاسون از بالا این را سبب می‌شود، در روابط، در هنجارها و رفتارها؛ رفتارهای شهری جدید می‌بینیم، هنجارهای شهری جدید می‌بینیم؛ مانند داستان تراموای اسبی، تراموا در شهرهای اروپایی علی‌الاصول برای جابه‌جا کردن نیروی کار است. وقتی گزارش‌های دوره قاجار را می‌خوانیم، تراموا اسبی از دروازه ماشین دودی راه می‌افتاده تا توپخانه و آنوتر، اصولاً یک وسیله تفرج می‌شود؛ اصل این در اروپا در ربط با تولید، کار می‌کند، این‌جا در ربط با فراغت؛ برای این‌که دور شهر بگردند و شهر را ببینند، شهری که جدید است، در و دیوار و همه چیزش جدید است. نمونه دیگر، پیدایی بالکن است که مدرنیزاسیون از بالا، چگونه سبب مطالبه مدرنیزاسیون از پایین می‌شود. بعدها در دوره‌های بعدی هم داریم.

چرا این موضوع مدرنیزاسیون در دوران رضا

شاه با دوران قاجار متفاوت می‌شود؟

چون در شروعش با مقوله‌ای مواجه هستیم که اصلاً هیچ سبقه‌ای در تاریخ ندارد. حتی خود واژه، تا الان واژه فارسی به جایش نگذاشتیم؛ کودتا. واژه، کاملاً نوست. برای اولین بار می‌بینیم که نظام، قبیله‌ای نیست، عنصر شهری در رأس کودتا قرار می‌گیرد. این عنصر شهری چه کسی است؟ یک روزنامه‌نگار به نام سید ضیاءالدین طباطبایی در رأس کودتاست، در واقع، رضاخان عامل دوم است. یک مضمون کاملاً جدید است. اولین اطلاعیه سید ضیاء را که می‌خوانید و هم اولین اطلاعیه رضاخان فرمانده قزاق را، می‌بینید چقدر مفاهیم نو در آن است، بعد بلافاصله بلدیة تهران، نظام نامه صادر می‌کند در مورد اصناف، کافه، چاپخانه و ... مضمون جدید هستند. اینها در دسته مدرنیزاسیون از بالاست.

همین مدرنیزاسیون از بالا، کاری که می‌کند شناسنامه، لباس متحدالشکل مردها، آگاهانه تغییرات شکلی را دارد دنبال می‌کند، تغییرات محتوایی را گذاشته برای بعد. شعار جهانی آن موقع هم، همین است: شهر را عوض کن، زندگی عوض می‌شود (سبک، هنجارها، رفتارها)، شعار کانستراکتیویست‌های روس.

... بخش چهارم) شهر امروز؛ تعامل

یا گسست با گذشته

آیا امروزه شهر ما با گذشته خود گفتگو دارد یا نه؟ امروز هم کماکان با

مدرنیزاسیون از بالا، یک سویه بر مبنای گسست پیش می‌رویم یا بر مبنای تعامل؟

به نظر می‌آید خود من با این تعامل گرفتاری دارم، آن چه که به شما یاد می‌دهم، بر مبنای گسست از گذشته است: برای نمونه، وقتی در همه طرح‌های جامع (حتی جدید) وقتی به بخش بافت‌های مرکزی و شهر اصلی می‌رسیم، می‌بینیم ۷۰ درصد این شهر، از مصالح سست و ناپایدار است. یعنی داریم حکم جدی می‌دهیم، حکم کلنگ و بولدوزر است. وقتی می‌گوییم این مجموعه، نفوذ ناپذیر است، یعنی خیابان بکشیم با این قطعات بسیار کوچک (ریز دانه)، کوچه پس کوچه‌های بسیار باریک، با این نوع نگاه به شهر، من با بافت تاریخی هیچ تعاملی نمی‌توانم برقرار کنم؛ بیش‌تر، تقابل با شهر تاریخی است و این یعنی انهدام شهر تاریخی.

از سوی دیگر، می‌گوییم شهر را بازآفرینی می‌کنیم که این خوب است، ولی در تمام باز آفرینی‌هایی که کرده‌ایم، من، هاروی را می‌بینم که مقابلم ایستاده، یعنی باز هم در تقابل با شهر تاریخی است. یعنی جایی که جای زندگی مردمان بود، الان مکان تولید یک ارزش افزوده‌ای است که به جیب کاشان و یزد می‌رود و برای تهران هم تازه شروع شده است (خانه اتحادیه که شروع شده است، قرار نیست به یک فضای خصوصی اختصاص داده شود، قرار است در اختیار شهر قرار بگیرد). کار شهرسازی، حفاظت و توسعه توأمان است و مقصد توسعه حفاظت است. این

حفاظت تا جایی معنا دارد که آن ارزش افزوده‌ای که تولید می‌کند به شهر برگردد.

طبق آنچه خود شما گفتید، مرمت و باز آفرینی‌هایی که شما و هم دوره‌ای‌هایتان انجام داده‌اید، گسست را به همراه داشته است. رشد چطور؟

رشد یک مضمون درون‌زایی دارد، توسعه معمولاً برون‌زاست. منطقه ۲۲، شهر نیست، همه‌اش ساختمان است. گسست کامل صورت گرفته است. در آن منطقه، نیاز به دینامیته کردن و ساخت شهر جدید هست. گسترش‌هایی که در دهه ۷۰ صورت گرفته، عمدتاً گسترش‌های مسکونی است، خدمات شهری در آن کم‌رنگ است. مدرسه نیست، درمانگاه نیست، پارک نیست و خیابان نیست. شهرهای جدید چقدر محمل نابسامانی‌های اجتماعی و روان‌شناسی شده است، به خاطر اینکه مردان برای کار از شهر خارج می‌شوند و در تمام روز، این شهر خالی است، بدون هیچ فضای عمومی، برای اینکه زنان در آن سرمایه‌گذاری اجتماعی کنند. بنابراین، یک سری کلونی‌هایی تشکیل شده که عجیب و غریب است؛ یعنی گسست عاطفی هم اینجا وارد می‌شود. فقط گسست کالبدی و فیزیکی نیست، گسست روانی هم اتفاق می‌افتد. تازه در سال ۱۳۷۰ که من اعتراض کردم به مقوله شهرهای جدید در یک کنفرانس بین‌المللی که در اصفهان تشکیل شده بود که روی صحنه، جلوی همه با معاون وزیر وقت آن زمان، با هم درگیر شدیم و حال، آن چیزی که گفته‌ام را به من برمی‌گردانند!